



درس تفسیر سوره مبارکه قلم جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱) مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲) وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳) وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴) فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (۵) بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ (۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۷) فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (۸) وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (۹) وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ (۱۰) هَمَّازٍ مَشَاءٍ بَنِيمٍ (۱۱) مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) عَتَلٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ (۱۳) أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ (۱۴) إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۵)﴾

سوره مبارکه «قلم» که در مکه نازل شد مانند سایر سور مکی عناصر محوری آن اصول دین، توحید و معارف دینی و خطوط کلی اخلاق و حقوق است و این سوره که به نام «قلم» نوشته شده، همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید، تفسیرهایی که برای قبل از هزار سال است؛ چه از عامه^۱ و چه از خاصه^۲ نوشته است: «فی السّورة التي يذكر فيها القلم»،^۳ که اینها علم بالغلبه است. سید رضی (رضوان الله تعالى علیه) در آن تفسیرش که مجاز التلخیص

۱. الكشف و البيان عن تفسير القرآن، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲. تفسير التستري، ص ۲۵؛ مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۷، ص ۲۸۶.

۳. تفسير التستري، ص ۱۶۱.

القرآن است نوشته است: «السورة التي يذكر فيها القلم»؛ مثل اینکه می‌گویند: «السورة التي يذكر فيها البقرة»، نه اینکه سوره به نام بقره باشد یا سوره به نام فیل باشد. کم‌کم در تخفیف علم بالغلبه شد و شده سوره «قلم».

در فضای مکه عده‌ای حضرت را متهم به جنون می‌کردند. ذات اقدس الهی به علم و نوشته‌های علمی قسم می‌خورد که تو عالم هستی. قبلاً ملاحظه فرمودید که قسم خدا در قرآن به بینه است، نه در قبال بینه. در محاکم، قسم در مقابله بینه است که «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»^۱ یا انسان دلیل اقامه می‌کند یا سوگند یاد می‌کند؛ ولی سوگند خدا به بینه و دلیل است نه در قبال دلیل. وقتی در آغاز سوره مبارکه «یس» می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۲؛ یعنی قسم به این معجزه و به این دلیل تو پیغمبر هستی! نه اینکه به یک شیء بیگانه قسم بخورد. قسم خدا به دلیل است نه به غیر دلیل.

اینجا هم از همان سنخ سوگند به دلیل است. قسم به علم، تو عالم هستی! قسم به قلم، تو عالم هستی! قسم به کتاب، تو عالم هستی! یعنی چون از تو معارف علمی نشأت می‌گیرد، پس سخن از جنون در کار نیست: ﴿وَالْقَلَمُ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾، آن نعمتی که خدا به تو داد که نعمت عقل و علم و اخلاق است به همین نعمت توجه می‌دهیم که تو مجنون نیستی! پس آنها که تو را به جنون متهم می‌کنند سخن ناصوابی دارند. این خیلی مهربانانه و با گذشت و اغماض همراه است. معمولاً در کتاب‌های فلسفی می‌گویند ارسطو معلم اول است و فارابی معلم ثانی. ولی در اصطلاح اهل معنا معلم اول را وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌دانند و معلم ثانی را وجود مبارک حضرت امیر. این اصطلاح اهل معرفت است. البته ذات اقدس الهی که معلم بالذات است، فوق آن تقسیم‌بندی است. در اصطلاح اهل معنا وقتی می‌گویند معلم اول، یعنی وجود مبارک پیغمبر.

۱. عوالی اللثالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. سوره یس، آیات ۱ - ۳.

پرسش: گفتند معلم به کسی گفته می‌شود که تمام علوم عصر خود را بلد باشد.

پاسخ: اینها همه علوم را بلد بودند. وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَنَا بِطَرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرُقِ الْأَرْضِ»^۱ در عظمت حضرت امیر همین بس! یعنی کسی به این پایگاه نرسیده است. این را در حضور دوست و دشمن فرمود، مخصوصاً کسانی که از شام می‌آمدند، حضرت صریحاً اعلام می‌کرد. فرمود من به راه‌های آسمان آشناتر از راه‌های زمین هستم. از عرش تا فرش هر چه بخواهید از من بپرسید، این فقط برای همین خاندان است.

غرض آن است که در اصطلاح اهل معنا وقتی می‌گویند معلم اول، یعنی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، معلم ثانی یعنی وجود مبارک حضرت امیر. قابل قیاس نیست البته این معلم اول و دوم، با آن معلم دوم اصطلاحی، ولی منظور این است که به علم قسم می‌خورد که تو مجنون نیستی، برای اینکه از تو جز علم چیزی نشأت نگرفته است. به عقل قسم می‌خورد که تو مجنون نیستی و مجنون یعنی مستور. «جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ»؛ یعنی شب سایه افکند و پوشاند. اگر کسی عقلش مستور باشد، می‌گویند مجنون. جن زده هم همین‌طور است. مجنون یعنی مستور. فرمود شما مستور نیستید، شفاف هستید، برای اینکه جامعه را روشن کردید. نه تنها خودتان عالم هستید، معلّم هستید، ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۲ هستید، ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ﴾^۳ هستند، ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۴ هستند.

بنابراین قسم به علم، قسم به مستور و مکتوب، با توجه به نعمت الهی، به سبب نعمت علم و عقلی که خدا به تو داد، تو مجنون نیستی. این حرف خداست در قرآن. همین عظمت و جمال و جلال الهی که در قرآن ظهور کرد،

۱. نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، خطبه ۱۸۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

می‌شود اخلاق پیغمبر. وقتی سؤال کردند که خُلق پیغمبر چگونه بود؟ فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خُلُقُهُ الْقُرْآنَ»^۱ ببینید نهایت بی‌ادبی را آن اعراب جاهلی نسبت به حضرت داشتند، خدا این گونه سخن می‌گوید، سخن با قسم یاد می‌کند که تو دیوانه نیستی! این کلام خداست و وجود مبارک پیغمبر متخلّق به کلام خداست؛ یعنی این کلام نهایت اخلاق است. این‌طور که ذات اقدس الهی با سوگند به مردم جاهلی برساند که پیغمبر دیوانه نیست، این نهایت گذشت و اخلاق است. اخلاق پیغمبر هم همین است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خُلُقُهُ الْقُرْآنَ».

پس اگر این را به تعلیم الهی نسبت بدهیم، این نهایت بزرگواری و جمال و جلال الهی است و اگر به پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نسبت بدهیم، «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خُلُقُهُ الْقُرْآنَ». این «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خُلُقُهُ الْقُرْآنَ»، تنها در سوره مبارکه «اعراف» ظهور نکرده که در بعضی از روایات همان آیه سوره «اعراف» آمده که گفتند وجود مبارک حضرت «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خُلُقُهُ الْقُرْآنَ». چون خدا در بخش پایانی سوره «اعراف»؛ یعنی آیه ۱۹۹ فرمود: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»، چون چنین است و حضرت فرمود: «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»^۲ این آیه ۱۹۹ را دلیل می‌گرفتند بر اینکه اخلاق پیغمبر اخلاق قرآنی است. این درست است؛ اما اینها مثبتان هستند، معارض هم نیستند. خود همین آیه سوره «قلم» نشان می‌دهد که اخلاق پیغمبر که «خُلُقُهُ الْقُرْآنَ»، تا کدام بارگاه است. این کلام الهی است. خدا محور عقل را به مردم معرفی کرد بعد خدا برای تثبیت این حرف، قسم یاد می‌کند: قسم به علم و

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۹.

۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

کتابت، پیغمبر دیوانه نیست! این طور نهایت گذشت است، آن هم در برابر اعراف جاهلی. لذا فرمود به من گفتند:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾.

این طور تعبیر کردن که «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خُلِقَهُ الْقُرْآنَ»، البته وقتی که اهل بیت خودشان عدل قرآن اند، یقیناً اخلاقشان هم اخلاق قرآنی است. این چهارده بزرگوار همین طور هستند. حالا گاهی تعبیرش این است که «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خُلِقَهُ الْقُرْآنَ»، گاهی می گویند اینها «أحد الثقلين» هستند و همتای قرآن کریم هستند.

﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ * مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾، بعضی از کارهاست که به عقل بشر هماهنگ در نمی آید. یک خطبه نورانی در نهج البلاغه است، حضرت وقتی اولیای الهی را تعریف می کند می فرماید اینها طرزی زندگی می کنند که بشرهای عادی نسبت به اینها خیلی نظر مثبت ندارند؛ مثل اینکه ما در تعبیرهای عرفی می گوئیم «قاطی کرد»؟ حضرت فرمود طوری این بزرگان در جامعه زندگی می کنند که مقام آنها در دسترس دیگران نیست، می گویند: «لَقَدْ خُولِطُوا»^۱؛ اینها مخلوط کردند. «لَقَدْ خُولِطُوا وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ»؛ اینها مخلوط نکردند، اینها سرگرم چیزی دیگر هستند. اگر یک سلسله کارهایی می کنند که به عقل شما هماهنگ در نمی آید، این خودتان را باید درمان کنید.

ببینید یک وقت وجود مبارک امام حسن مجتبی^۱ چند بار کل اموالش را تقسیم کرد. بعضی از موارد هم همه اموال را داد. اینها خیال می کنند که این اسراف است. مستحضر هستید اگر کسی در صراط نیست یا خودش صراط نیست، گاهی ممکن است «الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ»^۲ اما وقتی خودش در صراط است، اینکه می گویند «خَيْرُ

۱. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، خطبه ۱۹۳.

۲. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، خطبه ۱۶.

الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»^۱، برای ماست که در راه نیستیم، گاهی در راه هستیم گاهی در حاشیه راه و پیاده‌رو هستیم؛ اما آن که در صراط مستقیم است که به او نمی‌گویند «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا». همه حکما می‌گویند، اگر کسی خودش صراط مستقیم بود یا در صراط مستقیم بود از آن به بعد «خیر الامور اکثرها و اوفرها و اشدها و اعلاها»، نه «اوسطها». اگر کسی در راه است، چرا کند برود؟ چرا آرام آرام برود؟ چرا میانه‌رو باشد؟ هر چه تندتر بهتر! لذا ﴿سَارِعُوا﴾^۲، ﴿سَارِعُوا﴾، ﴿سَارِعُوا﴾، مربوط به همین است. در بخش‌های قبل ما این فصول پنج‌گانه را گذرانیم که برای کسی که سالک «الی الله» است؛ اوّل معرفت، بعد هجرت، بعد سرعت، بعد سبقت، بعد امامت. به اینکه نمی‌گویند: «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»، آرام‌تر! این هر چه تندتر، بهتر! مرتّب ﴿سَارِعُوا﴾، مرتّب ﴿سَارِعُوا﴾، مرتّب ﴿سَارِعُوا﴾. نه آن قدری که فقط سرعت داشته باشید، جلو بزنید. اینجا طوری نیست که اگر بگویید من بخواهم جلوتر باشم؛ مثل اعظم و عظمی باشد که ننگ باشد. جلوتر بزنید! نگوید من می‌خواهم حتماً از این آقا جلوتر بروم، این چیز خوبی است. این آقا زاهد است، من می‌خواهد ازهد باشم. این عالم است، من می‌خواهم اعلم باشم. این عاقل است، می‌خواهم اعقل باشم. این عقیف است، می‌خواهم اعف باشم. ﴿فَاسْتَبِقُوا﴾^۳؛ یعنی ﴿فَاسْتَبِقُوا﴾! اینجا مزاحم کسی نیست. میدان مسابقه هم به اندازه آسمان و زمین است، کسی معارض کسی نیست، آنجا اصلاً شیطنت راه ندارد. فرمود: ﴿سَارِعُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً﴾، این ﴿سَابِقُوا﴾، ﴿سَابِقُوا﴾ برای چیست؟ اوّل سرعت است، تند بروید! حالا کسی خوب است، خوب‌تر، خوب‌تر، خوب‌تر. اینجا که جای «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا» نیست.

۱. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۶، ص ۵۴۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۸؛ سوره مائده، آیه ۴۸.

«خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا» برای اینکه پرهیز از یمن و شمال باشد که «الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مِضْلَةٌ وَ الطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ»^۱ این «خیر الامور» است.

پرسش: ﴿لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ﴾^۲ درباره ... ؟

پاسخ: ﴿عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ﴾؛ اما «عند الله». ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾، ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾، ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۳ ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾، حدی ندارد. آنجا چون ﴿عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ﴾ است، زشت است، چون یا یمن است یا شمال. اما وقتی که وسط راه است: ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾، ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾، ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾، مگر علم تمام می شود؟! مگر ادب تمام می شود؟! مگر عقل تمام می شود؟! حالا نشانه اینکه این خوب است، چیست؟ نشانه اش آن فصل پنجم است فرمود تا می توانی بدو! ﴿سَارِعُوا﴾، ﴿سَارِعُوا﴾، ﴿سَارِعُوا﴾. تا می توانی جلو بزنی: ﴿فَاسْتَبِقُوا﴾، ﴿فَاسْتَبِقُوا﴾، ﴿فَاسْتَبِقُوا﴾. حالا که به جایی رسیدی بفهم که باید دست عده ای را بگیری! ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾^۴؛ خدایا مرا به جایی برسان که آدم های بفهم و مؤمن به دنبال من راه بیفتند. نه من فریب بدهم، نه آنها اهل فریب باشند. این نعمت خوبی است! کسی به جایی برسد که آدم های خوب او را قبول دارند. این چیز بدی نیست. این ﴿عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ﴾ نیست. این زمین را زیر پا گذاشته ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ﴾، یک وقت یک آدم اوباش به دنبال آدم راه می افتد، فلان جا زنده باد! فلان جا زنده باد! این هنر نیست؛ اما یک وقت پاکان حوزه و دانشگاه به دنبال کسی هستند، این نعمت خوبی است. این که چیز بدی نیست. فرمود حالا که جلو افتادی به فکر خودت نباش، عده ای را هم دریاب، امام پاکان باش، امام متقیان باش! آن گاه مدح و قدح دیگران در تو اثر

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۶۸.

۲. سوره قصص، آیه ۸۳.

۳. سوره نجم، آیه ۸.

۴. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۵. سوره فرقان، آیه ۷۴.

نمی‌گذارد. کسانی هم که بی‌جا مدح و قدح می‌کنند به دنبال تو راه نمی‌افتند، به تو اقتدا نمی‌کنند. این که مخصوص ائمه و انبیا نیست. این مخصوص ما هست. آنها که ذات اقدس الهی به اینها داد؛ اما به ما گفت تا می‌توانی بفهم، تا می‌توانی بکوش، تا می‌توانی پاک باش، تا می‌توانی دست عده‌ای را هم بگیر، همین! ﴿وَجَعَلْنَا﴾ چون خیلی‌ها به این بخش‌هایی که ائمه فرمودند راه نداشتند، قرائت قرآن را عوض می‌کردند «و اجعل لنا من المتقين اماما» اینکه نبود. آن که قرائت ائمه هم هست، همین است. طوری مرا قرار بده که پاکان جامعه به من اقتدا کنند! این نعمت خوبی است، اینکه چیز بدی نیست، این بهشت است. بهشت یعنی همین! در بعضی از روایات وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ»^۱ بروید در پارک بهشت! بهشت که جایش مشخص است، عرض کردند «مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟» فرمود: «حَلَقُ الذِّكْرِ»؛ آنجا که سخن از علم و قرآن و عترت و ولایت و نبوت است، آنجا بهشت است، پارک بهشت است. بهشت یعنی همین! این آن بهشت را فراهم می‌کند. انسان اگر چنین بود، دیگر راحت است. نه بی‌راهه برود نه راه کسی را ببندد. چنین جامعه‌ای جامعه بهشت است، می‌شود متمدن. به هر حال زمان ظهور حضرت این‌طور می‌شود؛ نه انسان راه کسی را می‌بندد نه بی‌راهه می‌رود، نه اهل اختلاس است، نه اهل نجومی است، می‌شود این! این راه را قرآن کریم باز کرد برای همه ما که اگر به جایی رسیدیم به این فکر باشیم که دیگران را هم به جایی برسانیم. در این قسمت‌ها همه حکمای ما می‌گویند، اگر کسی در راه باشد «خیر الامور اکثرها و اوفرها و اشدها و اعلاها»؛ اما کسی که اوایل راه است گاهی کج‌راهه می‌رود، گاهی راست است، گاهی چپ است، اینجا می‌گویند نه، مواظب باش! «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»؛ ولی وقتی به راه افتادی، در راه هستی، به دنبال اهل بیت هستی، «خیر الامور اکثرها و اوفرها».

برابر این پنج فصل: معرفت است، هجرت است، سرعت است، سبقت است و امام مسلمین شدن است. حالا کسی امام محله خود است، امام قبیله خود است، امام شهر خود است، نعمت خوبی است که به هر حال خوب‌ها به دنبال او راه می‌افتند: ﴿وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾. این برای همه ماست.

پرسش: آنجایی که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ ادامه کلام همان ﴿عِبَادُ الرَّحْمَنِ﴾ است؟

پاسخ: بله، ﴿عِبَادُ الرَّحْمَنِ﴾ اینجا ﴿يَمْسُونَ﴾، ﴿يَمْسُونَ﴾، ﴿يَمْسُونَ﴾، ﴿يَمْسُونَ﴾ این‌طور است. اینهایی که این کار را انجام می‌دهند، اول معرفت است، بعد هجرت است، بعد سرعت است، بعد سبقت است، بعد امامت. اینها که ﴿يَمْسُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾^۱، این فخری ندارد. هر چه «مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»^۲ باور جدی او این است که «مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ». آن وقت خود را سخنگوی قرآن و عترت می‌داند، از خود دیگر چیزی ندارد که فخر کند. اگر - خدای ناکرده - فخر کند که از همان لحظه سقوط می‌کند، این معلوم می‌شود در راه نیست.

در این قسمت فرمود به این امور سوگند که تو دیوانه نیستی! یک وقت است که این عقل عادی طبق آن خطبه نورانی حضرت امیر که فرمود: «لَقَدْ خُولِطُوا وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ»؛ مثل عابس! عابس به هر حال لخت شده از آن سیر و آمد در میدان کربلا.^۳ این را دیگر نمی‌گویند بی‌عقلی! این عقل بشری اینجا کار نمی‌کند که می‌گوید تو به هر حال که رزمنده هستی، چرا زره را گرفتی؟ این را می‌گویند عشق. قبلاً هم به عرض شما رسید که حیف این کلمه نورانی «عشق» که از دست ما گرفته شد، دیگران با آن بازی کردند! این روایت جلد دوم اصول کافی امام (سلام الله علیه) فرمود: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ»^۴؛ فاضل‌ترین و

۱. سوره فرقان، آیه ۶۳.

۲. مصباح‌المتجهد و سلاح‌المتعبد، ج ۱، ص ۶۳.

۳. وقعة الطف، ص ۲۳۷.

۴. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۸۳.

برجسته‌ترین مردم کسانی‌اند که به عبادت عشق بورزند، با آن معانقه کنند، با آن گردن باشند. جریان وجود مبارک حضرت امیر که بیست سال قبل از جریان کربلا از صفین برمی‌گشتند به کوفه همین بود. حضرت از اسب پیاده شدند، مقداری خاک گرفتند، این خاک را بو کردند، فرمودند: «هَاهُنَا هَاهُنَا»^۱ یک مقدار اشک ریختند عرض کردند یا علی! اینجا چیست؟ فرمود: «مَصَارِعُ عُشَّاق»^۲ عاشقانی در این سرزمین می‌آرمند، همین کربلا بود!

این عشق باعث می‌شود که انسان این عقل اندیشه‌ورز کار نکند. این است که حضرت در این خطبه فرمود: «لَقَدْ خُولِطُوا»؛ اینها قاطی نکردند، «وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ». این چرا عقل دو وقت نور نمی‌دهد: یک وقت است که دیگر - خدای ناکرده - مست جوانی دارد، مست دنیا دارد، این را ظِلّ گرفته است و دیگر همین مثالی شیخ بهایی در صمدیه دارد «إِنَارَةُ الْعَقْلِ مَكْسُوفٌ بِطُوعِ هَوَى»^۳، این است. آفتاب را گاهی ظِلّ می‌گیرد، عقل را ظِلّ می‌گیرد، موقع مستی، غرور، هوس، غضب، عصبانیت این را ظِلّ می‌گیرد و دیگر این عقل نور ندارد، نورش نمی‌رسد. یک وقت است که عقل تحت الشعاع قلب قرار می‌گیرد که «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ». دیدید این ماه وقتی تحت الشعاع باشد، نزدیک آفتاب باشد، نوری ندارد، نور هم‌ه‌اش برای آفتاب است. ما اصلاً خود ماه را نمی‌بینیم. این ماهی که تحت شعاع شمس است، اصلاً نور ندارد. عقل اگر تحت شعاع قلب قرار بگیرد، نور ندارد تا به آن بگوییم که چرا زره را گرفتی؟! این طور نیست.

۱. وقعة صفین، ص ۱۴۱ و ۱۴۲؛ «... إِلَى عَلِيٍّ فَاتَّيَتْهُ بِكَرْبَلَاءَ فَوَجَدَتْهُ يُشِيرُ بِيَدِهِ وَيَقُولُ: هَاهُنَا هَاهُنَا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَمَا ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: تَقُلُّ لَأَلِ مُحَمَّدٍ يَنْزِلُ هَاهُنَا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِنْكُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَا مَعْنَى هَذَا الْكَلَامِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: وَبَلَّ لَهُمْ مِنْكُمْ تَقْتُلُونَهُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ يُدْخِلُكُمُ اللَّهُ بِقَتْلِهِمْ إِلَى النَّارِ وَقَدْ رَوَى هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهِ آخَرٍ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ عَلَيْهِمْ قَالَ الرَّجُلُ: أَمَّا وَبَلَّ لَنَا مِنْهُمْ فَقَدْ عَرَفْتُ وَوَيْلٌ لَنَا عَلَيْهِمْ مَا هُوَ؟ قَالَ: تَرَوْنَهُمْ يَقْتُلُونَ وَلَا تَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ».

۲. أبصار العين في أنصار الحسين، ص ۲۲.

۳. رك: الحدائق الندية في شرح الفوائد الصمدية، ج ۱، ص ۳۵۶؛ «إِنَارَةُ الْعَقْلِ مَكْسُوفٌ بِطُوعِ هَوَى * * * و عقل عاصی الهوى یزداد تنویرا».

بنابراین گاهی عقل مجنون می‌شود به نور قوی‌تر، یعنی تحت الشعاع قرار می‌گیرد. آن هم از بحث خارج است، این همان خطبه نورانی حضرت امیر است که فرمود اینها قاطی نکردند. «لَقَدْ خُولُوا وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ». به زعم شما اینها قاطی کردند، نه خیر! قاطی نکردند. یک وقت است که نه، به طور عادی هوی^۱ و هوس جلوی این عقل را می‌گیرد، پس به ما فرمودند که تا می‌توانید ترقی کن! بعد تا می‌توانی دست دیگران را بگیری که بشوی امام متقیان. این را به همه گفتند. نمونه‌اش در نماز جماعت است، وگرنه در همه موارد همین‌طور است. کسی در محله‌ای زندگی می‌کند که سنت او و سیرت او طوری است که دیگران به او اقتدا می‌کنند؛ یعنی در روش، این نعمت خوبی است. فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱، که از دیگران سؤال کردند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خلُقش چه بود، فرمود خلُقش قرآن است. همین کلمات نورانی را پیغمبر از خدا دریافت کرد، باور کرد، به مردم ابلاغ کرد. این می‌شود خُلُق عظیم. عظیم هم مستحضر هستید غیر از کبیر است؛ عظیم به آن چیزی که دارای عظم و استخوان‌بندی محکم است به آن می‌گویند عظیم و هر بزرگی را عظیم نمی‌گویند. آنچه استخوان‌بندی‌اش عظم دارد و محکم است، استخوان‌بندی‌اش استوار است، به او می‌گویند عظیم. اخلاق حضرت عظیم است، قرآن عظیم است، فیض خدا عظیم است.

پرسش: ...

پاسخ: چرا، برای اینکه خدای سبحان فرمود تو نیستی! می‌فرماید تو این را که می‌گویند این تهمت‌هایی که می‌زنند، نیست، برای اینکه ﴿فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ﴾^۲ بعد اینها می‌فهمند. چون اینها می‌فهمند، معلوم می‌شود که به

ذات اقدس الهی می‌فرماید تو متن عقل هستی، تو را به عقل ما می‌شناسیم، تو را به عقل فرستادیم، تو را به علم فرستادیم.

پرسش: ...چطور است که خداوند میلیاردها بشر در زمین به وجود آورده و بشر این همه علم به دست آورده، با همین علم بمب اتم درست می‌کند و همدیگر را می‌کشند؟

پاسخ: اینها آزمایش‌های الهی است، ابزار الهی است. می‌فرماید ما قدرت دادیم تا اینها آزمایش بشوند؛ ولی انبیا را فرستادیم تا خُلق عظیم را به اینها یاد بدهند، پیغمبر را با همه امکاناتی که داشتند، وجود مبارک امیرمؤمنان با همه امکاناتی که داشتند، اینها را با صبر و بردباری وادار کردند. دو پیغمبر از انبیای الهی را معرفی کردند، همه امکانات را در اختیار آنها قرار دادند و آنها به مردم نشان دادند که با اینکه همه امکانات دست ماست، ما در صدد آدم‌کشی نیستیم. ببینید این دو نمونه را ذات اقدس الهی در قرآن کریم ذکر کرد و به همه فرمود به یاد اینها باشید. داود (سلام الله علیه) رهبری انقلاب را داشت: ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾^۱. تنها معلم کتاب و حکمت و امثال آن نبود؛ این علوم را تعلیم می‌داد، مبارز سیاسی بود، مبارز اجتماعی هم بود، در جبهه هم شرکت کرد، یل میدان هم بود: ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾. حالا شده ولی انقلاب و رهبر انقلاب. خدای سبحان هم به او امکانات فراوانی داد، این نمونه اسلام است. به داود چه داد؟ فرمود ما به داود در کنار آن علوم فراوان، دو چیز را برای شما شرح می‌دهیم که دادیم: یکی آهن سرد را در دست او مثل موم نرم کردیم. یکی هم به او آموختیم که از این آهن چگونه استفاده کند. آن دومی چون از سنخ علم بود، آموختن بود، تعبیر به علم کرد، فرمود: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ﴾^۲. دیگران هم می‌توانند یاد بگیرند، چون علم است، تعبیر به «علّمنا» کرد؛ اما آن اولی که از سنخ علم نیست، از سنخ

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۱.

۲. سوره انبیاء، آیه ۸۰.

معجزه و کرامت است، فرمود ما این آهن سرد را در دست او مثل موم نرم کردیم: ﴿وَاللَّهُ﴾^۱ نه «عَلَّمَنَاهُ إِلَانَةَ الْحَدِيدِ» این از سنخ علم نیست؛ لذا معجزه را نمی‌شود بحث کرد، به پیغمبر و امام گفت که ما چه کار بکنیم، معجزه بیاوریم؟ این به قداست و عظمت روح برمی‌گردد، این به درس و بحث بر نمی‌گردد. این به تصوّر و تصدیق و دلیل و مدّعا و اینها بر نمی‌گردد. روح اگر الهی شد، این قدرت را پیدا می‌کند؛ لذا هیچ یعنی هیچ! معجزه و کرامت، اینها از سنخ علم نیست تا آدم درس بخواند کرامت داشته باشد، معجزه داشته باشد، اینها به قداست روح است. کلاً از درس و بحث بیرون است، نه اینکه از سنخ علم است؛ منتها خدا به او یاد داد. این «نگار من که به مکتب نرفت»^۲ از سنخ علم است؛ اما همین نگار کارهای غیر علمی می‌کند. معجزه یعنی معجزه! درس و بحث یعنی درس و بحث! لذا در جریان داود (سلام الله علیه) فرمود: «وَعَلَّمَنَاهُ إِلَانَةَ الْحَدِيدِ» ما یاد دادیم چگونه آهن را مثل موم نرم کند! ما در دست او نرم کردیم. از سنخ علم نیست.

این رهبر انقلاب، دشمن هم دارد، سنگین‌ترین قدرت‌های آن روز هم در اختیار او است. اگر کسی آهن را مثل موم می‌تواند نرم کند، چرا از این آهن شمشیر و دشنه و نیزه و تیر درست نکند برای دشمن؟! فرمود این کارها را نکن! فقط زره بباف. این دین بوسیدنی نیست؟! الآن شما بینید آمریکا و غیر آمریکا اینها را حیف است که انسان اسم اینها را ببرد! تمام این کارخانه‌های سلاح‌های آدم‌کشی آنها سه شیفته دارند کار می‌کنند برای کشتن بشر. آن وضع یمن، آن وضع سوریه! انبیا این را آوردند، مسیحی‌ها باید همین حرف را بزنند، این داود که تنها مختصّ ما نیست، برای یهودی‌ها هم هست، برای مسیحی‌ها هم هست، برای هر کسی که به هر حال به خدا معتقد است. فرمود حالا که سنگین‌ترین قدرت را داری، زره بباف! سلیمان بن داود آن هم پسرش! این چه کتابی است واقعاً!

۱. سوره سبا، آیه ۱۰.

۲. غزلیات حافظ، شماره ۱۶۷.

سلیمان را چه کار کردیم؟ سلطنت سلیمان معروف بود. فرمود: ﴿وَأَسْلَنَا﴾^۱، ﴿وَأَسْلَنَا﴾؛ یعنی ﴿وَأَسْلَنَا﴾! یعنی ما این معدن مس را سیل‌وار در اختیار او قرار دادیم، دیگر کارخانه ذوب آهن نمی‌خواهد، ذوب سُرَب نمی‌خواهد. این مثل آب در اختیارش است. به این سلیمانی که این سُرَب مثل آب در اختیارش است، گفتیم شمشیر نسا، تیر نسا، دشنه نسا. دیگ و دیگ‌بر بساز، ظرف بساز. این است! این دین بوسیدنی نیست؟! مگر جنگ جهانی اول و دوم حداقل هفتاد میلیون را خاک کردند، به جایی رسیدند؟ الآن هم هر روزه دارند می‌کشند. حالا تنها یمن و غیر یمن نیست. مگر با کشتن جامعه اصلاح می‌شود؟!

حالا این تنها در قرآن کریم نیست، در کلمات عترت که اینها قرآن ناطق هستند همین حرف‌هاست. مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل می‌کند که کسی مسئله شرعی را از امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کرد. مسئله شرعی را همه ما می‌دانیم که فروش اسلحه به کافری که علیه مسلمان‌ها در جنگ است، حرام است، جزء مکاسب محرّمه است، این را همه ما می‌دانیم. این شخص آمده به خدمت حضرت عرض کرد که دو محل هستند، دو قریه هستند که به جنگ هم افتادند، هر دو هم کافرند، فروش اسلحه الآن بازارش گرم است، من اجازه دارم بفروشم یا نه؟ کافری با کافر در جنگ است. اینجا مرحوم کلینی نقل می‌کند که حضرت فرمود: «بِئَهُمَا مَا يَكُونُهُمَا»^۲؛ این دین، دین مظلوم است. فرمود بله بفروش؛ اما این سه مطلب را فرمود؛ فرمود بفروش، یک؛ به هر دو گروه بفروش، دو؛ سلاح‌های دفاعی بفروش. شمشیر نفروش، خود و زره و سپر و اینها را بفروش، به هر دو گروه بفروش. نگو اینها کافرند، چرا بشرکشی بشود؟ مگر با بشرکشی جامعه اصلاح می‌شود؟! این دین بوسیدنی نیست؟! فرمود: «بِئَهُمَا مَا يَكُونُهُمَا» هر دو کافرند؛ اما شمشیر برای اینکه انسان بیابان داشته باشد، حیوانی مزاحم او نشود.

۱. سوره سبا، آیه ۱۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۱۳.

شمشیر نفروش، زره و سپر و خود و چکمه و اینها که سلاح دفاعی است بفروش. این را قرآن ناطق از همین جریان داود و سلیمان گرفته است. این دین است! هیچ ممکن نیست با کشتار گروهی یا قبیله‌ای یا نیابتی یا مباشرتی بشود جامعه را اصلاح کرد. اینها نه خیر دنیا را می‌خواهند نه خیر آخرت را می‌خواهند.

غرض این است که ذات اقدس الهی به این معارف سوگند یاد کرد، فرمود قسم به این معارف، تو عاقل هستی! اینها بعد می‌فهمند.

﴿فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ﴾، بعد ﴿بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ﴾، حالا بعد می‌بینند تمام که نمی‌شود. انسان مثل آن یک دسته ترب نیست که برود زیر خاک و بیوسد. انسان با مُردن از پوست به درمی‌آید و می‌شود موجود ابدی. دو روز دیگر بعد مشخص می‌شود که چه کسی فتنه‌زده است، چه کسی مجنون است، چه کسی عاقل است و چه کسی دیوانه است. ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾، البته وقتی همین علوم را ذات اقدس الهی به پیغمبر و اهل‌بیت (علیهم السلام) می‌دهد که بالعرض اینها عالم می‌شوند، خدا می‌شود اعلم. اما وقتی بالاصاله حساب می‌شود، این اعلم تعیینی است نه اعلم تفضیلی. او اعلم است به کسی که بیراهه رفته است، اعلم است به کسی که در راه است.

﴿فَلَا تَطْعِ الْمُكَذِّبِينَ﴾؛ حرف اینها که دین را، وحی را تکذیب می‌کنند گوش نده، برای اینکه اینها ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾؛ اینها می‌خواهند تو هم روغن مالی کنی، آنها هم روغن مالی کنند. به هر حال تو هم با مسامحه رفتار کنی، آنها هم با مسامحه رفتار کنند. تو هم با اسلام مالی رفتار کنی، آنها هم با اسلام مالی رفتار کنند، همین! آنها شیرمالی و ماست‌مالی را دیدند، الآن حکومت اسلامی است، اسلام مالی می‌خواهند: ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ﴾، «دهن»؛ یعنی روغن، روغن مالی کنید. وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «مَا عَلَى مَنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَابَطَ الْغَيَّ

مِنْ إِدْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ^۱؛ من نه اهل وهن هستم نه اهل دهن. نه اسلام مالی می‌کنم نه روغن مالی. دهن یعنی این، وهن یعنی آن. کسی که روی میز بنشیند؛ بالای میز، پایین میز، زیر میز هر جا رشوه بدهند و بگیرد، این همان اِدْهَان و روغن مالی و اسلام مالی است به نام حکومت اسلامی. حیف این خون‌های پاک شهدا نیست! البته اینها زنده‌اند، یقه آدم را می‌گیرند. این ﴿لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا﴾^۲ همین است. فرمود ما به هر حال صبر می‌کنیم؛ اما در کمین هستیم: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾^۳ ما آبروبر هستیم، این طور نیست که حالا کسی با دین ما بازی بکند، ما رها نکنیم؛ ولی اینها ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾، پیغمبر! اینها اسلام مالی می‌خواهند، روغن مالی می‌خواهند، همین! وجود مبارک حضرت امیر در نهج‌البلاغه هست، سوگند یاد کرد: «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ»، نه من اهل روغن مالی هستم نه اهل ماست مالی. نه اهل اسلام مالی. من هستم و جد! این بیان نورانی حضرت امیر از همین آیه‌ای که ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته گرفته شده است. فرمود مواظب باش! اینها یک اسلام مالی می‌خواهند. ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾ که امیدواریم ذات اقدس الهی دینش را حفظ کند!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۲۴؛ «وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ».

۲. سوره مائده، آیه ۳۳.

۳. سوره فجر، آیه ۱۴.